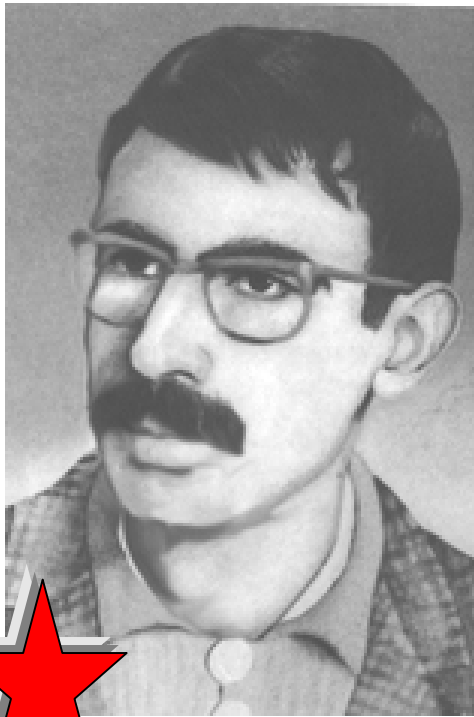


آذر بایجان در جنبش مشروطه

فدایی خلق صمد بهرنگی



سازمان اتحاد فداییان خلق ایران

شهریور ۱۳۸۱



« احمد کسروی » می نویسد: « جنبش مشروطه را تهران آغازید و تبریز آن را پاسداری کرد و به انجام رسانید. هر چند آدم های کج اندیشی هنوز هم معتقدند که مجاهدین آذربایجان یک مشت اوباش بودند و « ستار خان »، آن انسان نیک نفس و مبارز، راهزنی بیش نبوده و تنها به خاطر عارت و چپاول می جنگید. سخن « کسروی » اغراق نیست. راست است که برقراری رژیم مشروطه کاملاً به نفع توده مردم تمام نشد و حتی جنگاوران و پیشه وران کارشان به خواری و سختی کشید (مثلاً ستارخان)، اما در هر صورت، جان بازی ها و مردانگی های مجاهدین پاک دل آذربایجان بود که محمد علی میرزای گستاخ را به زانو در آورد و دیگر توده های مردم را بر انگیخت و ثابت کرد که شرفیای هم شایسته زندگانی آزاد می باشند (روزنامه تایمز چاپ لندن دو سه روز پس از بمباران مجلس، پس از نکوهش های بسیار می نویسد: این نمونه ای به دست داد از آن که شرفیای شایسته زندگانی آزاد نمی باشند. تاریخ مشروطه - کسروی) دو سید بزرگوار تهرانی (آقایان طباطبائی و بهبهانی) کار را شروع کردند. مردم را شوراندند. اما در راه بردن و به ثمر رساندن جنبش به بی راهه افتادند. آن ها به چند خط فرمان بی خاصیت مشروطه دل خوش کرده بودند. حتی آن زمان که محمد علی میرزا با خود کامگی حکم می راند و مجلس و نمایندگان را به هیچ می گرفت این ها با ساده لوحی و خوش بینی زیان باری که داشتند خیال می کردند باز هم می توان کار را با نشستن و حرف زدن و موعظه کردن و جوش و خروش پیش برد. آن ها از این اصل مسلم غافل بودند که برای پیروزی کامل بر دشمن خون ریز باید چون خود او مسلح شد و از خون ریختن باکی نداشت.

رهبران تهران می توانستند آزادی خواهان را به خریدن تفنگ و افزار جنگ و دارند، از شهر های دیگر تفنگچی داوطلب بخواهند و با دستی کاملاً مسلح و نیرویی آماده به مقابله بر خیزند. آنها حتی می توانستند « محمد علی میرزا » را به نام سوگند شکنی از پادشاهی بر دارند و نقشه های محیلا نه اش را نقش بر آب کنند چنان که همین کار را پس از چند روزی انجمن تبریز کرد.

رهبران تهران به هیچ یک از این راه ها التفات نکردند. آن ها می خواستند کار را با ستم دیدگی و نمایش مظلومیت و برانگیختن حس ترحم و انسان دوستی « محمد علی میرزا » و دیگر سردمداران از پیش ببرند و نیازی به آمادگی نظامی و قیام مسلحانه نمی دیدند. و اگر روز بمباران مجلس آزادی خواهان تهران با وجود شجاعت بسیاری که نشان دادند نتوانستند بیش از چند ساعتی

جنگ را ادامه دهند. علتش همین نداشتن آمادگی بود. ناگفته نماند عده ای از همین مجاهدان عضو «انجمن آذربایجان» در تهران بودند.

اما در تبریز از همان روز گرفتن فرمان مشروطه تفنگچی و مجاهد تربیت می شد، به عبارت دیگر و روشن تر برای قیام مسلحانه و برای برانداختن دشمنان داخلی و خارجی، زمینه چینی به عمل آمد.

فعالیت اعضای انجمن ایالتی تبریز و مهمتر از آن طرح هایی که اعضای انجمن سری «مرکز غیبی» می ریختند و به دست انجمن اجرا می گردید از مواردی بود که تبریز را برای مقابله با قشون استبداد و ادامه جنگ یازده ماهه آماده کرده بود.

قطعه شعری که روز جمعه بیست هشتم شهریور ۱۲۸۶ در تبریز در مسجد «مقصود» به هنگام برچیدن ختم عباس آقا تبریزی قاتل «اتابک اعظم» که به وسیله «میرزا غفار نوزی»، از مجاهدان قفقاز، خوانده شد، روحیه و طرز فکر مجاهدان را به خوبی نشان می دهد. مطلع این قطعه چنین است:

آی قارداشلار! قان توکون تا جوشه گلکسین کاینات

ثابت اولسون نا جهاننه بیزده عزم و ثبات.

ترجمه فارسی: رفقا، خون بریزید تا کاینات به جوش آید و بر جهانیان ثابت شود که ما صاحب چه عزم و ثباتی هستیم.

موقیعت

تبریز پس از تهران بزرگ ترین شهر ایران و ولیعهد نشین بود. به همین جهت با وجود فاصله زیاد همیشه با تهران در تماس بود و از پیش آمدهای تهران زودتر از جاهای دیگر آگاه می شد. در نظر بگیریم که از تهران به تبریز دو سیم تلگراف کشیده شده بود. یکی دولتی و دیگری مال کمپانی.

آگاهی از وضع تهران خود مایه بیداری مردم بود. نزدیکی آذربایجان به خاک قفقاز و عثمانی و رفت و آمد بی حد مردم این دو جا نیز در بیداری آذربایجان موثر بود. اصولاً تبریز سر راه اروپا واقع شده بود.

سالانه گروه انبوهی از مردم، از بازرگانان و دهقانان و کارگران و خیل بیکاران در جستجوی کار به قفقاز و عراق و... می رفتند و در شهرهای مختلف به کارهای مختلف دست می زدند.

احوال مردم آذربایجان و گاهی ایران که در قفقاز ساکن می شدند و به تجارت یا قاچاق میان دو کشور یا کارهای دیگر می پرداختند، در ادبیات آذری آن روزگار به خوبی منعکس شده است.

برای نمونه داستان «اوستا زینال» را از «جلیل محمد قلی زاده» و نمایشنامه «ی» سرگذشت مرد خسیس را از میرزا فتحعلی آخوندوف نام می بریم.

اغلب شدت فقر و بیکاری بود که توده مردم از دهقان و شهری را به آن سو می کشاند.

هنوز هم پیر مردان آذربایجان فراموش نکرده اند که چگونه هر از گاهی بار سفر می بستند که بروند کیسه ها را پر کنند و برگردند. حتی زوار مشهد از راه قفقاز و بالای دریای خزر خود را به مشهد می رساندند و هم از آن راه بر می گشتند. البته انتخاب چنین راه دوری به سبب نامنی راه های داخلی کشور و تعرض راهزنان سرگردنه ها بود.

از این رهگذر نیز مقداری لغت روسی وارد زبان آذربایجان شده است. این رفت و آمد ها ناگزیر راه چیزهای تازه و افکار نورا به داخل کشور باز می کرد و سبب بیداری مردم می شد. سفر استانبول نیز همین اثر را داشت.

آذربایجان همیشه به طریقه های گوناگون با استانبول در تماس بوده است. چنان که در دوره استبداد «محمد علی میرزا» و شدت جنگ های تبریز، در استانبول انجمنی به نام «سعادت» دایر شد که بیشتر اعضایش از میان بازرگانان آذربایجان بودند و خود را

نماینده انجمن ایالتی تبریز معرفی می کردند. همین انجمن بود که اخبار آذربایجان را به علمای نجف و کشورهای اروپائی و دیگر جاها می رساند و برای مجاهدان کمک های مالی موثری جمع آوری می کرد.

بازرگانی

« احمد کسروی » می نویسد که : « آذربایجانیان در بازرگانی و فرستادن کالا به کشور های بیگانه از همه مردم ایران جلوتر می بودند و در بیشتر شهر های همسایه رشته بازرگانی بیشتر در دست این ها بود. » همچنین در استانبول و برخی از شهر های اروپا در بازرگانی دست گشاده داشتند. گاهی بازرگانان به نام شهری که با آنان در ارتباط و معامله بودند مشهور می شدند. مثلاً گفته می شد : « حاجی باقر استانبولی » و بعد ها این القاب به صورت نام خانوادگی در آمد. امروزه خانواده هایی به نام مسکوچی، تهرانچی، بغدادچی، استانبولیچی و غیره وجود دارند. این واقعیت نشانی از رشد و توسعه بورژوازی تجاری در آذربایجان بود. گاهی نیز بازرگانی برای حفظ جان و مال خود از دست عمال فئودال های وابسته دربار پسوند « اوف » به آخر اسم خود می آورد و بدین ترتیب خود را غیر مستقیم تحت حمایت دولت روس تزاری که نفوذ همه جانبه در ایران داشت ، قرار می داد. از این میان می توان « فتح اله اوف » را نام برد. بازرگانان از یک سو مال می اندوختند و از سوی دیگر از جهان و پیشرفت های نقاط دیگر خبر هایی به ارمغان می آوردند. اگر چه بیکاره ها و آزمندان بسیاری هم در این میان بودند.

« زینال قهرمان داستان « جلیل محمد قلی زاده » ، بنای بیکار و به شدت خرافاتی و متعصبی است که فقط بلد است وراجی کند و بد « ارمنی های کافر » را بگوید.

صفحه های مجله معروف « ملانصرالدین » پر است از مذمت شیخ ها و حاجی های طمع کار و ربا کار ایرانی مقیم قفقاز. فقط مردم بیدار دل و بازرگانان آزادیخواه بودند که در بیداری مردم موثر افتاده ند و در کشاکش انقلاب ضد فئودالی از بذل جان و مال دریغ نکردند.

لازم به گفتن نیست که در اینجا باید به مفهومی که بورژوازی از آزادی و عدالت و امنیت و غیره دارد توجه کرد.

فرهنگ

اولین دبستان ایران در تبریز به وسیله « حسن رشیدی » پا گرفت و بعد به وسیله هم او در تهران. از روزنامه های رسمی که بگذریم - و تبریز خود در زمان ولیعهدی « مظفرالدین میرزا » روزنامه رسمی داشته - نخستین روزنامه غیر رسمی « اختر » بود. که کسانی از تبریزیان آن را در استانبول می نوشته اند. بعد که در خود شهر ها روزنامه در آمد، تبریز پس از تهران اولین شهری بوده که روزنامه بیرون می داده است .

بعلاوه تاثیر مجله « ملانصرالدین » و روزنامه های نظیر آن را که به زبان خود مردم نوشته می شد و نسخه هایش دست به دست میان توده مردم می گشت نباید دست کم گرفت. هنوز پیر مردان تبریز اشعاری از همان مجله را از حفظ دارند.

همه این عوامل و نیز تاسیس اولین چاپخانه ایران در تبریز در زمان « عباس میرزا » خود مایه بیداری مردم و آمادگی آن ها برای مقابله با « محمد علی میرزا » می شده است.

کشاکش های مذهبی در آذربایجان خیلی شدید بود. داستان سنی و شیعه از آن جا که آذربایجان میدان جنگ شاه اسماعیل شیعی و سلطان سلیم سنی بوده، در این جا کینه های فراوانی پروده و خون های بسیاری ریخته است.

از نقطه نظر تاریخی بی هیچ تردیدی این دشمنی مذهبی باقیمانده سیاست های خاص و متضاد دستگاه های رهبری دسته ها و دولت های مختلف در ایران و خارج از ایران است.

اما در دوره مشروطه خواهی که توده مردم معمولاً دنبال ریشه های تاریخی سنت ها و آداب و بقایای فرهنگی نیست، فریفته تبلیغات دستگاه استبدادی می شد و به حساب دشمن " دین " به روی هموطن آزادی خواه خود دست بلند می کرد و چه بسا که خونس را می ریخت بدون آن که ملتفت شود که همه مردم از تمام فرقه های مذهبی یکسان استعمار می شوند و دشمن مشترکی دارند.

گذشته از دشمنی میان شیعی و سنی، گرفتاری های دیگری به نام شیخی و متشرع و کریمخانی در میان بود که خود مایه جدایی مردم می شد و آن ها را از کار های مملکتی غافل و کار نهضت را لنگ می کرد. چنان که در زمان استبداد « محمد علی میرزا » و جنگ های تبریز یک گرفتاری انجمن ایالتی این بود که آتش نزاع دسته های مختلف مذهبی را در شهر های دور و بر خاموش کند.

ناگفته نماند که در دوره جنگ های یازده ماهه تبریز تمام فرقه های مذهبی دوشادوش به جنگ پرداختند و با هم بر سر یک سفره نشستند و در تشییع جنازه شهدای یک دیگر با میل و رغبت شرکت کردند. این در نتیجه کوشش های « انجمن ایالتی » و « مرکز غیبی » بود که درد مشترک مردم را آشکار و آن ها را رهبری می کردند.

وضع مردم

توده های مردم و دهقانان آذربایجان هم مثل دیگر نقاط ایران زیر فشار و تجاوز انبارداران و فئودال ها و حکام و محاکم به سختی روزگار می گذراندند.

مردم شهر نشین و بازرگانان و بازاریان هم از وضع موجود و تسلط روز افزون امپریالیسم اروپایی بر دستگاه حکومتی و مملکت هیچ دل خوشی نداشتند. امپریالیسم اروپایی هر روز امتیازات اقتصادی فوق العاده (امتیاز انحصار توتون و تنباکو و گمرکات) به دست می آورد و هر روز بیشتر از روز پیش جری تر می شد و دست و بال بورژوازی تازه رشد و توسعه یافته ملی را می گرفت.

محمد علی میرزای ولیعهد

مردم آذربایجان با آن آمادگی برای بیداری، در زیر فشار گرفتاری های بی شمار نمی توانستند تکانی بخورند و هم چنان می زیستند تا زمان مظفر الدین شاه « که پسرش « محمد علی میرزا » را ولیعهد کرد و کار های آذربایجان را به او سپرد. از یک سو ستم گری و بدی خوی او و از سوی دیگر برخی پیشامد ها خواه ناخواه مردم را به زبان آورد و آتش به باروت انقلاب زد.

از پیشامد ها که خود معلول علت های دیگری بوده (وضع معیشت و روابط ظالمانه اقتصادی) در این جا سخن نمی گوئیم. همین قدر باید دانست که بعضی از حوادث مثلاً کشته شدن « میرزا آقا خان کرمانی »، « خبیر الدوله » و « شیخ احمد روحی » در تبریز و جنگ ارمنی و مسلمان در قفقاز و غیره باعث گرد آمدن و هم فکری مردم شد.

مثلاً در جنگ ارمنی و مسلمان آن چه بیش از همه روی مردم اثر گذاشت و سر زبان ها افتاد، این بود که در آن واقعه چند هزار تن ایرانی بی گناه از بازرگانان و کارگران کشته شدند و دولت ایران هیچ پروا نمود و به روی خود نیاورد.

این امر شدت بی اعتنائی و بیکارگی دولت قاجار را خوب نشان داد. بخصوص که در همان موقع دولت انگلیس به عنوان خون بهای یک میسیونر انگلیسی که در راه ارومی - تبریز کشته شده بود، پنجاه هزار تومان از دولت ایران پول گرفت.

مردم ایران با مقایسه این دو وضع خشمناک می شدند و از دولت قاجار پاک دست می شستند.

رفتار بد « محمد علی میرزا » در تبریز از یک سو انگیزه ای برای مردم آذربایجان بود و از سوی دیگر آن گاه که خود او شاه شد، آذربایجان بر خلاف مجاهدان و رهبران تهران فریفته قول و فعل ریاکارانه او نشدند و تا توانستند جلوی فساد کارها یش را گرفتند. باید دانست که « محمد علی میرزا » از همان ولیعهدی صد در صد آلت دست دولت تزاری روس بود و « شاپشال » معلم روسی او، او را چون عروسک خیمه شب بازی در دست می چرخاند.

بدکاری و بد رفتاری و سخت گیری « محمد علی میرزا » بد آنجا رسیده بود که مثلاً از « حاجی میر مناف » پول گرفت و پسر شانزده ساله او را سر تیپ کرد و به قول « مجله ملا نصرالدین » تا وقتی « محمد علی میرزا » در تبریز بود بچه های زیبا رو نمی توانستند قدم به کوچه بگذارند و در عوض چند سالی که در تبریز بود، کوه ها و سنگ های ایران را به جای نان به خورد تبریزیان داد که دیگر چیزی برای دولت انگلیس باقی نماند! (ملا نصرالدین - سال دوم - شماره پنجم).

تاریخ نگاران مشروطه می نویسند که فشار و جلوگیری در تبریز بیشتر از تهران بود و رفتار « محمد علی میرزا » بدتر از « عین الدوله » در تهران بود.

« محمد علی میرزا » با این فساد کاری ها به شدت جلوی زبان مردم را می گرفت که کسی گله و شکایتی نکند. ماموران و راپورتچانی میان مردم می فرستاد تا او را از هر گونه بدگوئی در باره اش آگاه کنند. ترس چنان در دل ها جا گرفته بود که مردم در خانه های خود نیز از گفتگو خوداری می کردند.

ولیعهد با این همه ظلم و فساد کاری سخت تظاهر به دینداری می کرد. روز عاشورا ی محرم تکیه بر پا می کرد و شب عاشور، پا برهنه به کوچه ها می افتاد و چنان که رسم مردم تبریز است در چهل و یک مسجد شمع روشن می کرد و مرتب کتاب های دینی و دعا به چاپ می رساند.

مثلاً در محرم همان سال که نهضت مشروطه برخاست، حاج شیخ محمد حسین نامی نسخه ای از “ زیارت عاشورا ” پیدا کرده بود. ولیعهد با شتاب آن را در چاپخانه خصوصیش چاپ و میان مردم پخش کرد.

انجمن ایلتی و مرکز غیبی چه بود؟

آن گاه که بست نشینان شاه عبدالعظیم و آزادی واهان دیگر شهر ها « مظفر الدین شاه » را مجبور کردند که مشروطه را اعطا کند و مجلس راباز کند « انجمن ایلتی تبریز » هم پا گرفت.

هدف از تشکیل انجمن نخست فقط بر گزیدن نمایندگان مجلس شورا بود اما پس از انجام دادن این کار انجمن پراکنده نشد و خواهیم دید که به کمک انجمن سری “ مرکز غیبی ” به چه کار هایی برخاست و چگونه جنبش مشروطه را پاسداری کرد و راه برد، اگر چه احتمالاً گاهی هم دچار لغزش شده باشد.

اما « مرکز غیبی » خود چه بود؟

دکتر « نریمان اف »، آزادی خواه و سوسیالیست و نویسنده اجتماعی - سیاسی بسیار معروف آذربایجان شمالی در دوره مشروطه خواهی ایران و سال های پیش از انقلاب بلشویکی روسیه بود.

بدون شک می توان او را از خدمت گزاران آزاد اندیش ملل شرق نامید. وی حوادث دوره مشروطیت را به دقت بررسی می کرد. مقاله های سیاسی و اجتماعی او به آزادی خواهان ایران راه صحیح را نشان می داد و آن ها را دل و جرات می بخشید. از مقاله های او، “ گفتگو بایک ایرانی ” و “ قانون اساسی و مشروطیت ایران ” را می توان نام برد.

در اثناهی که دولت تزاری روس برای خفه کردن انقلاب، کمک های همه جانبه ای به استبداد قاجاری می کرد. در ماورای قفقاز از طرف حزب سوسیال دمکرات، کمیته های کمک به انقلاب ایران تشکیل شد.

«نریمان نریمانوف» که سرپرست کمیته کمک تفلیس بود. برای «ستار خان» و «باقر خان» اسلحه و مواد منفجره و ادبیات انقلابی و دیگر چیزهای ضروری را می‌فرستاد. بعد نیر در سال ۱۹۰۶ میلادی با همکاری مستقیم نریمان، تشکیلات سوسیال دمکرات «اجتماعیون عامیون» در باکو به وجود آمد که ایرانیان مقیم قفقاز در آن عضویت داشتند. (ماهنامه آذربایجان - چاپ باکو - شماره ۱۹۶۸)

چندی بعد حاجی «علی دوا فروش»، «علی مسیو» و دیگران، مرانامه «اجتماعیون عامیون» را به فارسی ترجمه کردند و با همکاری مستقیم «حیدر عمو اوغلو» عضو «اجتماعیون و عامیون»، دسته مجاهدان را در تبریز پدید آوردند و خود انجمن سری به نام «مرکز عیبی» برپا کردند که رشته رهبری دسته را در دست داشته باشد. «حیدر عمو اوغلو» با «نریمانوف» ارتباط مستقیم داشت و گزارش فعالیت‌های نهان و آشکار خود را برای او می‌فرستاد. بدین ترتیب معلوم می‌شود که مجاهدان از کدام چشمه آب می‌خوردند و نیز بی‌پایگی اظهار نظرهای مغرضانه اشخاصی که مجاهدان را مشتی اوباش می‌نامند، محقق می‌گردد. بد نیست در همین فصل مختصری از شرح قهرمان آزادی، «حیدر عمو اوغلو»، را بیاوریم.

حیدر عمو اوغلو

«تبریزدن مرنده آمانات گنتدی
او بومی حیدرخان تهیه ائندی»

«حیدر خان عمو اوغلو چراغ برقی» (مهندس تارووردی یوف) اجداد او اهل سلماس بودند. وی تحصیلات ابتدائی را در گمری (از شهرهای ارمنستان) و تحصیلات متوسط و عالی را در تفلیس و باکو تمام کرد. در سال ۱۳۱۹-۲۰ ه ق در بادکوبه به سمت مهندسی برق کار می‌کرد. از پانزده شانزده سالگی داخل مبارزات سیاسی شد و از ۱۹۰۰ میلادی (۱۲۷۷ شمسی) با «نریمانوف» شروع به همکاری کرد و عضو «اجتماعیون و عامیون» شد. بعد به دستور هیمن تشکیلات، «اجتماعیون و عامیون» تبریز را به ریاست «علی مسیو» تشکیل داد. کارخانه برق صحن حضرت رضا را در زمان «مظفرالدین شاه» نصب و دایر کرد. «حیدر عمو اوغلو» در دوران اقامت خود در مشهد شروع به تبلیغات کرد و با استفاده از موضوع نان مردم را بر ضد حاکم وقت شوراند و مردم عزل او را خواستار شدند. «حیدر عمو اوغلو» به تهران آمد و به کارهای مختلف و تبلیغات دامنه دار در میان طبقات مختلف دست زد تا موضوع تحصن در سفارت انگلیس پیش آمد (۱۲۸۵ شمسی). «حیدر عمو اوغلو» در این موقع سرپرست سیم کشان مدرسه سپهسالار بود. «حیدر عمو اوغلو» با متحصنین تماس نزدیک و دائم برقرار کرده بود و از خارج به کمک چند نفر دیگر آن‌ها را به درخواست مشروطه تشویق می‌کرد.

به کمک «حیدر عمو اوغلو» در تهران چند رقم عملیات خطرناک مسلحانه طرح و اجرا شد که مستبدین و سردمداران را به ترس انداخت. از آن جمله بمب انداختن در خانه یکی از وزیران وقت و بمب انداختن در خانه «علاالدوله» که «حیدر عمو اوغلو» شخصا و به تنهایی این کار را انجام داد. قتل «اتابک اعظم» به وسیله «عباس آقا تبریزی» و بمب انداختن بر کالسکه «محمد علی میرزا» در سه راه اکباتان.

«حیدر عمو اوغلو» غالباً تحت نظر بود. بارها زندانی شد، بارها متواری شد و دوباره با لباس مبدل به ایران برگشت و فعالیت خود را از سر گرفت.

یک بار پس از گرفتاری خود را مامور خارجی معرفی کرد و به فرانسه صحبت کرد و بدین ترتیب ماموران دولتی را گول زد و آزاد شد. پس از این آزادی که به تبریز آمد با «ستارخان» همکاری نزدیک داشت.

از عملیات و طرح های برجسته «حیدر عمواغلو» در جریان جنگ های تبریز سه فقره زیر معروفیت پیدا کرد:

۱- برای « شجاع نظام مرندی » بمبی به صورت تحفه ای نادر و لایق فرستاد که سبب قتل او و پسرش شد.

۲- زیر زمین اسبی مواد منفجره گذاشت و به میان دشمنان رها کرد و از دشمنان که برای تصاحب اسب بی صاحب سر و دست می شکستند. بیست و سی نفر را کشت

۳- در جریان محاصره تبریز « شجاع الدوله » بالای تپه ای نرسیده به « سر دری ” می ایستاد و فرمان می داد. « حیدر عمواغلو» نقشه کشید و در همان محل زیر خاک مقدار زیادی مواد منفجره گذاشته شد که تا صبح سبب قتل « شجاع الدوله » شود. روباهی فلک زده شبانه به داد « شجاع الدوله» رسید و کار به نتیجه نرسید.

یکی دیگر از کارهای جالب « حیدر عمواغلو » حل مساله نان در خوی بود. محتکران و انباردارن مردم را در گرسنگی و زحمت نگاه می داشتند و حاضر نبودند گندم خود را بفروشند. «حیدر عمواغلو» با کاردانی و جانفشانی در مدت کوتاهی (ده روز) مشکل نان را در خوی به خوبی حل کرد و پوره محتکران و دشمنان خلق را به خاک مالید و مردم به قدردانی از قهرمان زحمتکش خود به نامش شعری گفتند و به سر زبان ها انداختند:

عمو اغلو گلدی خویا

خویلولارا فرار قویا

یتیمارین قارنی دو با

یاشاسین گوزل عمواغلو!

عمو اوغلو مینیب قایتوتا

تومار و تربب ئور آیتنا

چورک یئیب یوز آلینا

یاشاسین گوزل عمو اغلو!

راستا بازار لار راستاسی

گلیر مجاهد دسته سی

عمو اوغلو دور سر کرده سی

یاشاسین گوزل عمو اوغلو!

یا ققال - بازار چبراق قویدو

کاسیب باخدی قارنی دو یدو

هر بیر ایشه قانون قویدو

یاشاسین گوزل عمو اوغلو!

ترجمه فارسی:

«عمو اوغلو» به خوی آمد و برای خویی ها قرار و مدار گذاشت تا شکم یتیمان همه سیر شود. زنده باد «عمو اوغلو»! «عمو اوغلو» سوار درشکه شده . اسبش را تیمار داده، نان به یوز آلتین (دو شاهی) تنزل کرده ، زنده باد عمو اوغلو خوب! اینجا راسته بازار است، دسته مجاهدان می آیند، سر کرده شان «حیدر عمو اوغلو»، زنده باد عمو اوغلو خوب! / بقال و بازار چراغ گذاشت (ارزان کرد) فقیر به یک نظر، شکمش سیر شد. او به هر کار، قانونی گذاشت، زنده باد عمو اوغلو خوب!

پس از فتح تهران (۱۲۸۸ شمسی) عده ای از آزادی خواهان که « حیدر عمواغلو» نیز جزو آن ها بود. با تلاش های پیگیری «فرقه دمکرات ایران» را تشکیل دادند. از این تاریخ به بعد «حیدر عمواغلو» مرتب برای ماموریت های مخفی به شهر های مختلف (مشهد، اصفهان، قم و ایل بختیاری) رفته است.

بعد از قتل سید عبدالله بهبهانی (۱۲۸۹)، «حزب اعتدال» شهرت داد که «بهبهانی» را دمکرات ها کشته اند و بنابراین «حیدر عمواغلو» با عده دیگری دستگیر شدند اما پس از چهل روز که هیچ گونه مدرکی به دست نیاوردند او آزاد شد اما تحت تعقیب تروریست های «حزب اعتدال» قرار گرفت و دو بار از گلوله آن ها جان به سلامت برد.

بعد از این واقعه بود که به ماموریتی هفت هشت ماهه به میان ایل بختیاری رفت و در بازگشت مخفی خود در خانه آقای «محمود محمود» پنهان شد و چندی بعد از طرف «یفرم خان» پیغام رسید که مقامات دولتی (البته دولت تازه مشروطه!) از جایگاه او آگاه شده اند و بهتر است از ایران خارج شود. «حیدر عمواغلو» ناچار با لباس مبدل از ایران خارج شد.

از این تاریخ تا انقلاب شوروی، «حیدر عمواغلو» در خارج از ایران به فعالیت های مختلفی دست زد و با اشخاص اندیشمند بسیاری نشست و برخاست کرد تا این که توانست به روسیه شوروی برود و همان جا به فعالیت های خود ادامه دهد. در نخستین گنگره بین الملل سوم به عنوان نماینده ایران شرکت کرد.

در ۱۹۱۹ میلادی، «میرزا کوچک خان»، سردار جنگل، در گیلان قیام کرد. «حیدر عمواغلو» کاملاً ناظر جریان بود و بالاخره به صلاح دید رهبران درجه اول شوروی که «حیدر عمواغلو» با آن ها نشست و برخاست داشت، رهبری «حزب عدالت انزلی» (اجتماعیون عامیون) به عهده او و دوستانش گذاشته شد.

در همین موقع ها، «کنل محمد تقی خان» در خراسان قیام کرده بود و «شیخ محمد خیابانی» در آذربایجان. «حیدر عمواغلو» درصدد ارتباط مستقیم با این سه قیام که می توان گفت دنباله انقلاب ناتمام مشروطه بود، برآمد. متأسفانه نمایندگان «حیدر عمواغلو» وقتی به خراسان و آذربایجان رسیدند که کنل و خیابانی را قداره بندان از پای درآورده بودند و آتش قیام خاموش شده بود.

«حیدر عمواغلو» مخفیانه با چند نفر دیگر به پیلان آمد تا دست کم دسته های مختلف قیام جنگل را یک پارچه کند و از نزدیک با «میرزا کوچک خان» مذاکره کند. «حیدر عمواغلو» در این ماموریت به دست عناصر ارتجاعی و احیانا فریب خورده شهید شد.

«عارف»، شاعر مشهور، «حیدر عمواغلو» را **چکیده انقلاب** نامیده و «ستارخان»، **بازوی نیرومند انقلاب مشروطه**. همیشه می گفته است: **«حرف همان است که حیدر خان بگوید.»**

فعالیت های انجمن ایالتی و مرکز غیبی

در پایان سال ۱۲۸۵ و آغاز ۱۲۸۶، پیش از بمباران مجلس (دوم تیرماه ۱۲۸۷) آزادی خواهان تهران و تبریز با دو روش کاملاً متقابل مبارزه می کردند. مبارزان تهران، از جمله دو سید بزرگوار، با خوشبینی چشم به درباریان داشتند که خواست های ملت را اجرا کنند و مملکت را از فلاکت نجات دهند. این دو سید می خواستند همه چیز را با زبان خوش و اندرزهای عاقلانه درست کنند و به جنگ و خون ریزی نیازی نمی دیدند. چنان که تجربه های تاریخی قدیم و معاصر در دنیا نشان می دهد، چنین روش مسالمت جویانه ای تاکنون هیچ ملت رنج دیده ای را از قید استعمار و استثمار رهایی نداده است. بدون داشتن کینه و یا تنها با مشت های خالی گره کرده، نمی توان بر دشمن درنده ای که به انواع سلاح و حيله مجهز است، غلبه کرد.

اما در تبریز، در همان روزها به دستور «انجمن ایالتی» که تجربه فوق الذکر را انگار نیک دریافته بود و به کار می بست روزهای جمعه بازارها بسته می شد و مردم در مسجدها گرد می آمدند و سخن گویان بالای منبر می رفتند و با آن ها سخن می گفتند و شعر

هایی شور انگیز به دو زبان فارسی و ترکی قرائت می شد. "واعظان مشروطه" که روز به روز شماره شان بیشتر می شد، سخن از قانون و برابری و هم دستی می رانند، مردم را به گرفتن تفنگ و آموختن تیر اندازی و فنون جنگ تشویق می کردند. مردم بیرون از «آجی کورپوسو» (پل تلخه رود) که آن موقع دشت و بیابان بود، دسته دسته و پیاده و سوار جمع می شدند. سوارگان به اسب سواری و پیادگان به تیر اندازی می پرداختند. گذشته از بزرگ ها برای بچه ها هم تفنگ چوبی ساخته بودند که آن ها هم برای خودشان جنگ و تیر اندازی بی آموزند.

بعد ها کار صورت بهتری یافت. در هر کویی دسته ای به آموزگاری یکی از سرکردگان فوج ها به مشق و تمرین پرداختند. پیر و جوان صف می کشیدند و به آواز "یک دو" پا به زمین می کوبیدند. ملایان و سیدان با عمامه و رخت بلند تفنگ به دوش انداخته و هم پای دیگران مشق می کردند.

این آمادگی های جنگی فقط در تبریز و بعدها در رشت به عمل می آمد. در تهران، در مجلس شورا، این کار ها را بی ارزش جلوه می دادند و آشکارا مرکز غیبی را مسخره می کردند. حتی خود نمایندگان آذربایجان و دو سید تهرانی روی خوش نشان نمی دادند.

در تبریز هزاران مجاهد و از جان گذشته تربیت شد که پول و مزدی نمی گرفتند و اسلحه و فشنگ را هم خود می خریدند. انجمن فقط بعد ها از پول های جمع شده فشنگ می خرید.

آذربایجان و محمد علی میرزا یکدیگر را خوب شناخته بودند. از همین رو بود که وی بعد از به شاهی رسیدن، بزرگترین دشمن خود را آذربایجان می شمرد و تمام قوای خود را برای برانداختن تشکیلات آن جا به کار می برد و برای نابود ساختن کادر رهبری و هسته مرکزی نهضت تلاش می کرد. وی توطئه می چید، آدم های معلوم حالی را سر وقت به تبریز می فرستاد. ایل ها و مخصوصا شاهسون ها را می شوراند و به غارت و چپاول شهر ها و روستا های آذربایجان و می داشت، عثمانی ها را به دشمنی بر می انگیزد، قشون می فرستاد و بالاخره راه را برای ورود روسهای تزاری به آذربایجان و تبریز و کشتار و اعدام های بی رحمانه آن ها هموار می کرد. بیان مختصر جنایت هایی که روز عاشورای ۱۳۳۰ ه. ق در تبریز به دست سالدات ها صورت گرفت، مو بر تن سیخ می کرد.

تبریز هیچگاه فریفته ظاهر آشتی جوی محمد علی میرزا نشد و همواره با او از در مخالفت در آمد. حتی در مورد قرض هایی که می خواست از دول بیگانه بگیرد، کار به آنجا رسید که در خرداد ۱۲۸۶ آن گاه که دشمنی محمد علی میرزا با مشروطه آفتابی شد و مجلس شورای ملی بی اعتباری و آلت دست بودن خود را ثابت کرد. انجمن ایالتی به نمایندگان خود در تهران تلگراف کرد که اگر آن جا کار پیش نمی رود. بیاید در اینجا دست به هم داده و چاره درد را بکشیم. بعد هم کار انجمن بالا گرفت و از مجلس خواست که محمد علی میرزا را از کار بر کنار کند و بعد هم خود این کار را کرد.

محمد علی میرزا در تمام خلاف کاری هایش انجمن ایالتی را سنگ راه خود می دید. حتی پس از بمباران مجلس که انجمن ایالتی خود را جانشین آن اعلام کرد و رشته کار ها را در دست گرفت. موقعی که محمد علی میرزا خواست خود سرانه از دولت های بیگانه پول قرض کند انجمن ایالتی به جای مجلس به تمام کشورهای دنیا اعلام کرد که استقراض محمد علی میرزا "نظر بر این که اضمحلال ملتی خواهد شد که در راه اخذ حقوق انسانی خود جان سپاری می کند، ملت ایران هم به هیچوجه خود را ذمه دار این استقراض نخواهد دانست."

اثر و نتیجه مبارزه های چهار ماهه نخست تبریز (از تیر ماه ۱۲۸۷ تا آخر مهر) این شد که آزادی خواهان شهر های دیگر ایران که بعد از بمباران مجلس خاموش شده بودند، تکانی خوردند و به همکاری با آذربایجان پرداختند و همین تکان و همکاری بود که پس از سیزده ماه که از بمباران مجلس می گذشت، به فتح تهران و فرار محمد علی میرزا انجامید.

آقای « امیر خیزی » در کتاب خود می نویسد: « آن روز که در تبریز بر سر خانه های مردم بیرق سفید می زدند و آن ها را به پناه روسیه تزاری می خواندند. اگر ستارخان به کوچه ها نمی آمد و بیرق های سفید را یکی یکی بر نمی داشت. جنبش مشروطه در همان لحظه خفه می شد. چرا که فقط در محله کوچکی از تبریز جنبش باقی مانده بود و آن هم در حال خفه شدن.»

شرح اثرات و کار های انجمن ایالتی در این مختصر نمی گنجد. همین قدر بگویم که غیر از کار هایی که برای پیش بردن نهضت در سراسر ایران می کرد، در خود تبریز و آذربایجان هم دست به اصلاحات دامنه داری زد. از جمله نخستین شهربانی ایران را در تبریز بنیاد نهاد. انجمن چنان قدرت و محبوبیتی یافت که حتی برای آذربایجان والی انتخاب کرد (اجلال الملک را می گویم) و دیگر منتظر دستور مجلس شورا نمی شد. چنان که هنوز قانونی برای عدلیه تصویب نشده بود که انجمن پیشگام شد و بی اجازه والی وقت استیناف « دادگاه دوم » تشکیل داد.

انجمن برای سر و سامان دادن به کار شهرهای دیگر آذربایجان کسانی را روانه می کرد و در تمام نقاط مختلف انجمن راه می انداخت و جنبش را جان می دمید.

انجمن روزنامه مخصوص هم چاپ و نشر می کرد.

نتیجه این همه جانفشانی ها این شد که از روزی که محمد علی میرزا مجلس را به توپ بست و آزادی خواهان تهران را در سه چهار ساعت پراکنده کرد (زیرا آمادگی نداشتند) تبریز بنای جنگ را گذاشت و یازده ماه مردانه ایستادگی کرد و در این یازده ماه قربانی ها داد و سختی هایی کشید که به گفتن تمام نمی شود.

مثلا وقتی که تمام راه ها بسته بود و شهر در محاصره، مجاهدان یونجه می خوردند و جنگ می کردند. ضرب المثل مشور ترکی از همان روزها باقی مانده: « یونجا یتیب مشروطه آلمیشیق» (یونجه خوردیم و مشروطه گرفتیم!).

جنگجویی دریا دل و بی باک چون «ستار خان»، فرمانده این جنگ ها بود. جنگ هایی که در شرایط سختی می گذشت. غیر از دو محله بزرگ تبریز در دست دولتین بود و با مشروطه چی ها دشمنی می کرد، از چهار سو قشون بر سر مجاهدان ریخته بود:

سپاه قره داغ زیر فرمان رحیم خان،

سپاه مرند زیر فرمان شجاع نظام.

سپاه ماکو زیر فرمان عزت الله خان.

سپاه عین الدوله که قسمتی را از تهران آورده بود و قسمتی از اسکو و سر دری و آن طرف ها جمع کرده بود.

کار شکنی دشمنان داخلی را هم باید فراموش نکرد که سفارت روس تزاری و جمعی از ملایان انباردار و مالک (مثلا میر هاشم دوه چی امام جمعه و حاجی میرزا مجتهد) و قداره کشان و لومپن های شهری بودند. مثلا یکی از همین قداره کشان در کشاکش دعوا آب شهر را قطع کرد.

در همین جن گها بود که محمد علی میرزا به رحیم خان نوشت: « هر چه زودتر مخالفین دولت را سرکوبی کردی زیادتیر مورد مرحمت ملوکانه ما خواهید بود. شرط و شروط مصالحت یعنی چه؟ رعیت باید در مقابل احکام دولت تسلیم محض باشد. مشورت با جنرال کونسول روس نما و تحصن ها را به هیچ مشمار.»

مطالعه کتاب « پنج نمایشنامه از انقلاب مشروطه » نوشته غلامحسین ساعدی و همچنین داستان « توپ » اثر همین نویسنده، برای فهم اوضاع آذربایجان و احوال مردم آن روزگار بسیار مفید است.

حرف آخر

کار آذربایجان به خصوص تبریز در نهضت مشروطه به صورت نیروی محرکه توده ها بود در وقت سستی گرفتن و هدایت نهضت به راه راست و مبارزه بود آن گاه که احتمال از راه بدر شدن و گمراهی می رفت. دریغ که نتوانست وظیفه خود را تا به

آخر دنبال کند و در نیمه راه این کار عملیات از دست تبریز به در رفت و عمارت ایالتی با خاک یکسان شد.

مشروطه دو باره بر قرار شد اما وضع توده های مردم فرقی نکرد، گرد آزادی « ستارخان » در تهران در دوران حکومت مشروطه به دست همان هایی که سنگ آزادی خواهی و مشروطه به سینه می زدند گلوله خورد و خانه نشین شد و بعد « حید عمواغلو » اجبارا جلای وطن کرد. چرا که امثال این آزادگان سد راه اشراف بورژوا - فئودال بودند که میوه درخت مشروطه را چیدند بی آن که در گشت و پرورش آن دستی داشته باشند.

در این کشاکش فئودالیسم و بورژوازی با هم آشتی کردند و کلاه مردم چنان که پیش از این، پس معرکه ماند....

آزادگان و رزمندگان از میدان به در شدند و به گمنامان تاریخ پیوستند و فرصت طلبان و طاووس صفتان ماندند و شدند رجال صدر مشروطیت و دانشمندان پر قدر و قیمت!.....